

شماره چهاردهم
فروردین ۱۴۰۰

دیگر سرزنش‌ها:

زبان انگلیسی
در گذر زمان
علی نظری حقیقی

درباره ستمگری
امیرحسین ناظمی

پیش‌پرداخت به ریشه نقد

خیانت به واژه‌ها

شایان فیروزیان

زمینه انتشار ماهنامه:
فرهنگی-اجتماعی
سیاسی، اقتصادی، هنری، ادبی، علمی

دانشگاه صادرکننده مجوز:
دانشگاه تهران

مدیرمسئول:
فاطمه سادات موسوی

صاحب امتیاز | طراح | صفحه آرا |
محمدامین عبیدی قمی

ویراستار:
پرهام نکوطلبان

سردبیر:
نوید قربانی

اثرنویسان این شماره:
محمدامین عبیدی قمی

امیرحسین ناظمی

تاریخ انتشار این شماره:
۳۰ فروردین ۱۴۰۰ - شماره چهاردهم

CharkheSJ.ut.ac.ir

@Charkhe_ut

Charkhe





بسم الله الرحمن الرحيم

بنام پروردگار ابراززمین

با آغاز هر سال به خود قول‌هایی می‌دهیم و با خود عهدهایی می‌بندیم که تا پایان سال فلان کار را انجام دهیم و فلان کار را ترک کنیم. در جایگاه فعلی زندگیمان که قرار داریم، چه از نظر زمانی و چه مکانی، بزرگ‌ترین دغدغه‌مان به زنده بودن تبدیل شده؛ فرار از کرونا و در امان نگه داشتن خود و نزدیکانمان از این بیماری. دیگر زمانی برای فکر کردن به دغدغه‌های والا تر خود نداریم و مرگ بیش‌تر از هر چیزی به ما نزدیک شده. اما شاید به دلیل همین فاصله‌ی کم است که در سال گذشته به بسیاری از مسائلی اندیشیدیم که در شرایط عادی هیچ‌وقت برایمان چالش‌برانگیز نبوده.

ارتباط با دیگران بیش از هر زمانی برایمان مسئله شده و نیازمند هر ارتباطی، زبان است. به لطف زبان بوده که ما توانستیم با دیگران ارتباط بگیریم و تاریخی از خود برجا گذاریم. زبان همه جا جایگاه والای خود را به ما نشان داده و تاریخ گواه این قضیه است. در اعتراضات و انقلاب‌هایی که به نتیجه رسیدند زبان بازیگر اصلی بوده و بدون زبان شاید هنوز هم استبداد و حکومت‌های دیکتاتوری حرف اول را در جهان می‌زدند و هیچ قیامی شکل نمی‌گرفت. هرچند که هنوز هم دولت‌های مختلف با سوءاستفاده از زبان تلاش بر این دارند که با عوام‌فریبی مردم را گمراه و آن‌ها را دچار توهم کنند و وعده‌های دروغین بدهند و در عین مستبد بودن مردمشان خیال کنند که با یک جمهوری طرف هستند.

هیچ حکومتی تحت هیچ عنوانی، تحت شرایط فوق العاده و غیرعادی و به طور کلی تحت هیچ شرایطی حق ندارد آزادی انتقاد از رهبران را از مردم بگیرد. شهید آیت‌الله دکتر بهشتی (ره)



۱۰ دقیقه

زبان انگلیسی در گذر زمان

علمه نظریه حقیقه

پروفسور فارابی دانشگاه تهران



برای رسیدن به اصل مطلب باید مقدمه‌ای از بریتانیا و به تبع آن انگلیس را مطرح کنم. در دوران بسیار باستانی بیش‌تر مردم کلت در جای جای بریتانیا ساکن بودند. کلت‌ها مردمی قبیله‌ای بودند و به کشاورزی و تجارت با بخش اصلی اروپا نیز ارتباط داشتند. این مردم وحدت نداشتند ولی زبان مشترک (کلتی) و فرهنگ یکسان داشتند. با گسترش توسعه طلبی روم، جنوب بریتانیا مغلوب روم شد و در این مناطق رومیان مستقر

و خواندن آن نیز از بسیاری جهات راحت‌تر است. گوناگونی فراوان واژگان و تغییرات اساسی که از آغاز آورده‌شدن این زبان به جنوب بریتانیا (که امروز این منطقه را انگلیس می‌خوانیم)، بسیار بوده. این حد تحول و چندگانگی در یک زبان بسیار غیرطبیعی است. از مهمترین عوامل این تغییرات طی نبردی شکل گرفت که پس از آن نه تنها زبان، بلکه ساختار اجتماعی انگلستان برای همیشه تغییر یافت.

در این نوشتار سعی در بررسی چرایی تحول عظیمی که در زبان انگلیسی رخ داد، دارم. در حال حاضر، اکثریت مردم جهان با این زبان آشنایی زیادی دارند و اگر غیر این باشد دست کم اطلاعاتی چند از آن دارند. این زبان امروزه زبانی شده که افراد جهان برای مکالمات خود برمی‌گزینند و تا حدودی هم انتخاب آن بسیار هوشمندانه‌تر از سایر زبان‌های اروپایی بوده؛ چراکه از بسیاری جهات ساده‌فهم‌تر است و صحبت کردن

فرهنگ آنگلو ساکسونی گرایش یافتند و اینجاست که زبان انگلیسی قدیمی در انگلیس حاکم شد. آنگلو ساکسون‌ها یک حکومت اصلی نداشتند. چند پادشاهی بودند که اهمیت بیش‌تری داشتند، عبارتند از کنت،

وِسیکس، انگلیای شرقی، نورثومبریا و مِرسیا. این‌ها قدرت‌هایی شدند که پادشاهی‌های کوچک‌تر را تسخیر کردند. در قرن هفتم، آنگلو ساکسون‌ها به مسیحیت گرویدند و این‌گونه ارتباط بیش‌تری با اروپایی‌ها برقرار کردند. این دوره فرهنگ آنگلو ساکسون بسیار بارور شد و زبان انگلیسی کهن نیز در بین اشراف و رعایا مورد استفاده قرار می‌گرفت. زبانی که از گروه زبان‌های ژرمنیک محسوب می‌شد و در مطالعه آن مشابهت‌هایی با زبان‌هایی چون آلمانی و هلندی مشاهده می‌شود. آنگلو ساکسون‌ها خود بعدتر توسط وایکینگ‌ها تحت حمله قرار گرفتند. عدم اتحاد بین آنگلو ساکسون‌ها موجب شد مقهور وایکینگ‌ها شوند. وِسیکس در بین پادشاهی‌ها توانست خود را حفظ کند و در دوره آلفرد بزرگ، شاه وِسیکس، شاه آنگلو ساکسون‌ها خوانده شد و نوادگان او توانستند تمام انگلیس امروزی را از دست وایکینگ‌ها خارج کنند و عنوان شاه انگلیس در این مقطع ایجاد می‌شود. هر چند وایکینگ‌های

دریافت کردند و در آن ساکن شدند. البته بنظر می‌رسد پیش از فروپاشی روم، آنگلو ساکسون‌ها به بریتانیا مهاجرت کرده بودند ولی این اتفاق اخیرالذکر بود که یک حکومت به این شکل در بریتانیا مستقر کرد.



ساکسون‌ها در گذر زمان تصمیم به اشغال مناطق بریتانیا گرفتند. در نهایت بریتون‌ها و ساکسون‌ها با هم به صلح رسیدند و ولز به آن‌ها تعلق گرفت ولی انگلیس امروزی تحت سلطه آنگلو ساکسون‌ها و زبان و فرهنگ آن‌ها قرار گرفت. به نظر می‌رسد بسیاری از بریتون‌ها هم به

شدند. این مناطق شامل انگلستان و ولز و بخشی از اسکاتلند امروزی بود. در این دوره بریتانیا یکی از استان‌های روم شد. بعد از این اتفاق فرهنگ رومی در این مناطق چیره شد. در گذر زمان، با ضعف شدیدی که در مرکز روم رخ

داد، بریتانیا به شدت از سلطه روم خارج شد و امپراتوران روم دیگر نیرویی به آن‌جا نمی‌فرستادند و آن‌ها را کاملاً رها کردند. در این مرحله با وجود این که روم بریتانیا را رها کرد، باید به دست‌آوردهای آن اشاره نمود. جاده‌ها، ساختمان‌هایی با معماری رومی و شهرهایی چون منچستر، یورک و لندن و همین‌طور دین مسیحیت از یادگارهای روم بودند. با وجود رها شدن بریتانیا توسط روم، ساختار اجتماعی و اشراف کماکان رو می‌ماند. حال بریتانیایی‌ها استقلال کامل خود را کسب کرده بودند. منتها این خودمختاری برای بریتانیایی‌ها ارمغانی نداشت و آن‌ها توسط پیگت‌ها و ایرلندی‌ها از هر طرف مورد یورش قرار

گرفتند. راهکار بریتانیایی‌ها برای حل این مسئله به کارگیری مزدوران بود. مزدورانی که آن‌ها استفاده کردند و قبل‌تر رومیان هم از آنان استفاده کرده بودند، آنگلو ساکسون‌ها بودند، مردمی که از شمال آلمان می‌آمدند. این‌ها پیگت‌ها را شکست دادند و در ازای این کمک بخشی از کنت را

دانمارکی دوباره در چند نسل بعد انگلیس را تسخیر می‌کنند.^۱ بعد گذر چند نسل دوباره یک آنگلساکسون به نام ادوارد به شاهی رسید. حال

به نقطه‌ای رسیدیم که تحول اساسی زبان انگلیسی صورت گرفت. قبل از آن باید اشاره کرد که وایکینگ‌ها تاثیر زیادی بر زبان انگلیسی داشتند. شباهت‌هایی که بین دانمارکی و انگلیسی مشاهده می‌شود ناشی از این دوران بود. شباهت‌هایی که در نزدیک‌ترین زبان ژرمنی غربی به انگلیسی یعنی هلندی یافت نمی‌شود. البته باید به این نکته اشاره کنم که چه زبان‌های نورس و چه هلندی و چه انگلیسی که در این مقطع مدنظر داریم همه از زبان‌های شاخه بزرگ ژرمنیک هستند. گروه زبانی

(۱) وقایع این دوران بسیار از هدف این نوشتار دور است. باید اشاره کرد

که در این دوران یکی از وایکینگ‌های دانمارکی به نام کنوت، ادموند، شاه انگلیس را شکست می‌دهد و شاه انگلیس نام می‌گیرد. او سپس پادشاهی دانمارک و نروژ را به دست خود می‌گیرد و امپراتوری دریای شمال را می‌سازد. یک نکته قابل توجه درباره کنوت این است که او بعد از آلفرد دومین نفری است که به او لقب بزرگ را داده‌اند.

ژرمنیک، خود یکی از شعب زبان‌های هندواروپایی است. بنابراین توجه به تفاوت‌های این دست زبان‌ها دقت نظر و آشنایی زیادی با این گروه




درصد کمی در نظر آید ولی باید به این هم توجه کرد که ۵۰ درصد واژگان هم‌ریشه نیز ممکن است از طریق همین حضور وایکینگ‌ها انتقال یافته باشد. در مورد ۱۴ درصدی هم که کاملاً به نورس کهن بازمی‌گردد، باید گفت که این‌ها واژگانی هستند که در انگلیسی روزمره بسیار استفاده می‌شوند. مطلبی که نشان می‌دهد که این دو زبان مدت زیادی در تعامل بودند و از هم تاثیر پذیرفتند. از نمونه این واژگان ضمیر سوم شخص جمع انگلیسی چون They, Them, Their egg, wing, bark, root, sky, anger, die, ill, rotten, ugly, leg, skin, bag, ball و بسیاری واژه دیگر یا حالت سوم شخص جمع افعال to be یعنی are از نورس کهن وارد انگلیسی شدند. به نظر همین مقدار در واژگان نشان دهد چه میزان

در انگلیسی تاثیر فراوان داشته است. درباره گرامر هم وارد جزئیات بیش‌تر نمی‌شوم اما قضاوت کلی این است که این تحولات موجب ساده‌تر شدن دستور زبان انگلیسی شدند. با تمام خشونت‌بار بودن حملات وایکینگ‌ها، آنها پس از سکونت، جمعیت

می‌طلبید. انگلیسی کهن و زبان نورس کهن با هم نزدیکی زیادی داشتند. واژگان ژرمنیک انگلیسی را اگر بخواهیم بررسی کنیم، ۵۰ درصد واژگان انگلیسی و نورس کهن هم ریشه‌اند و ۱۴ درصد کاملاً مربوط به زبان نورس می‌باشند. ۱۴ درصد شاید



تاریخ انگلیس تغییری اساسی یافت. ویلیام با بر تخت نشستن ساختار اریستوکراسی انگلیس را کاملاً دگرگون کرد و به جای اشراف آنگلو ساکسون اشراف نورمن را نشانند. خود دربار نیز به زبان فرانسوی نورمن، زبان طبقه اریستوکرات شد و فقط رعایا و مردم معمولی به زبان انگلیسی سخن می‌گفتند. بنابراین واژگان فرانسوی توسط طبقه بالا استفاده می‌شد و کلمات انگلیسی توسط رعایا. این مورد را وقتی متوجه می‌شویم که می‌بینیم بسیاری از کلمات انگلیسی با معنایی مشابه دو واژه متفاوت دارند. مشاهده می‌کنید که خود حیوان

	
attorney	lawyer
judge	deem
beef	cow
chamber	room
pork	pig
mutton	sheep
liberty	freedom

واژه‌های انگلیسی دارد ولی گوشت آن لفظی فرانسوی و به تعبیری دیگر نورمن برابر خود دارد.

علاوه بر این باید خاطرنشان کرد از آن‌جا که مشاغل بالادست جامعه در دست اشراف جامعه است. بنابراین موارد مربوطه به قدرت، حکومت، دادگاه و بارگاه، واژگان فرانسوی زیادی

دوک نورماندی^۲، ویلیام حرامزاده، که از بستگان دور ادوارد بود و مدعی بود ادوارد، تاج و تخت انگلیس را به او قول داده نیز تصمیم به حمله به انگلیس گرفت تا حق خود را پس بگیرد. طی نبرد استمفورد بریج، گادوینسون توانست هارالد را شکست دهد و دوران وایکینگ‌ها در انگلیس بالاخره پایان یافت. اما شادی این پیروزی دیری نپایید و تنها ۳ روز بعد، ویلیام به انگلیس رسید و لشکر خسته گادوینسون مجبور به رویارویی با لشکر ویلیام در هیستینگز شد. این نبرد که روند جالبی هم داشت که متأسفانه بحث درباره آن در این مقال نمی‌گنجد. در نهایت هارولد گادوینسون در نبرد کشته می‌شود و نورمن‌ها پیروز نبرد شدند. ویلیام پس از این نبرد، ویلیام فاتح خوانده شد. تنها طی یک هفته با این نبرد

۲) این منطقه در فرانسه امروزی واقع است. در گذشته، وایکینگ‌ها به نام رولو به پاریس حمله کرد. او پس از به توافق رسیدن با پادشاه فرانکیای باختری، شارل ساده، در نورماندی ساکن شد و در برابر قول داد که برابر سایر وایکینگ‌ها که به فرانکیا وارد می‌شوند مقابله کند. خاندان رولو بعنوان دوک نورماندی تا مدت‌ها در این منطقه حکومت می‌کردند و از نظر عملی گاهی قدرتی برابر با شاه فرانکیا داشتند. ویلیام نیز در مقطع مورد بحث دوک نورماندی بود. از حیث جغرافیایی نورماندی در شمالی‌ترین نقطه فرانسه است و نزدیک انگلیس قرار دارد. این وایکینگ‌های ساکن در این بخش نورمن نام گرفتند و با گذر زمان فرهنگ و زبان فرانسوی را برگزیدند و راه و رسم اسکاندیناویایی را ترک کردند. ناگفته نماند که نورمن‌ها علاوه بر انگلیس در شکل‌گیری بخش عظیمی از تاریخ اروپا و تحولات آن نقش عظیمی داشتند.

آنگلو ساکسون را حذف نمی‌کردند یا خود را از آن‌ها جدا نمی‌کردند بلکه در بعضی موارد با هم از طریق ازدواج یکی شدند و این موارد موجب تغییرات شد. تغییراتی که منجر به ایجاد تئوری جدیدی شده؛ انگلیسی یک زبان ژرمنیک شمالی است و نه ژرمنیک غربی. نتیجتاً انگلیسی میانه هم از ریشه نورس کهن است و هم تأثیرات زیادی از انگلیسی کهن پذیرفته. این تئوری البته مناقشه‌آمیز است.

حمله نورمن‌ها

دهه‌هایی هستند که در آنها هیچ واقعه‌ای رخ نمی‌دهد اما هفته‌هایی هستند که در آن‌ها به اندازه‌ی دهه‌ها واقعه رخ می‌دهد.

حمله بالا از ولادیمیر لنین کاملاً برابر با هفته‌ای است که در آن نبرد هیستینگز رخ داد. دو نبرد که یکی پایان دوران وایکینگ‌ها را در انگلیس رقم زد و دیگری برای همیشه حکومت آنگلو ساکسون‌ها در آن را خاتمه داد و زبان انگلیسی را به شدت تغییر داد. در قسمت پیشین مقاله به ادوارد اشاره نمودم که بعد از تسخیر انگلیس توسط کنوت، اولین شاه آنگلو ساکسون انگلیس نام گرفت. ادوارد ملقب به خستو، جانشینی از خود بر جای نگذاشت و این منجر به رخ دادن بحرانی پس از مرگش شد. از طرفی یکی از اشراف قدرتمند انگلیسی به نام هارولد گادوینسون، خود را شاه انگلیس خواند. در کنار این پادشاه نروژ، هارالد نیز که قصد احیای امپراطوری دریای شمال را داشت، به انگلیس حمله کرد. از طرفی دیگر،

دارند. یک مثال جالب هم برای کسانی که با متون انگلیسی حقوقی آشنایی دارند، همین است که واژگان فرانسوی بسیاری در این متون دیده می‌شود که خود نشان از تاثیر زیاد پیروزی نورمن‌ها در هیستینگز دارد. این تغییر که در انگلیسی میانه رخ داد به انگلیسی نوین نیز ارث رسید. اکنون اگر بخواهیم دایره واژگان انگلیسی را بررسی کنیم به این صورت است:

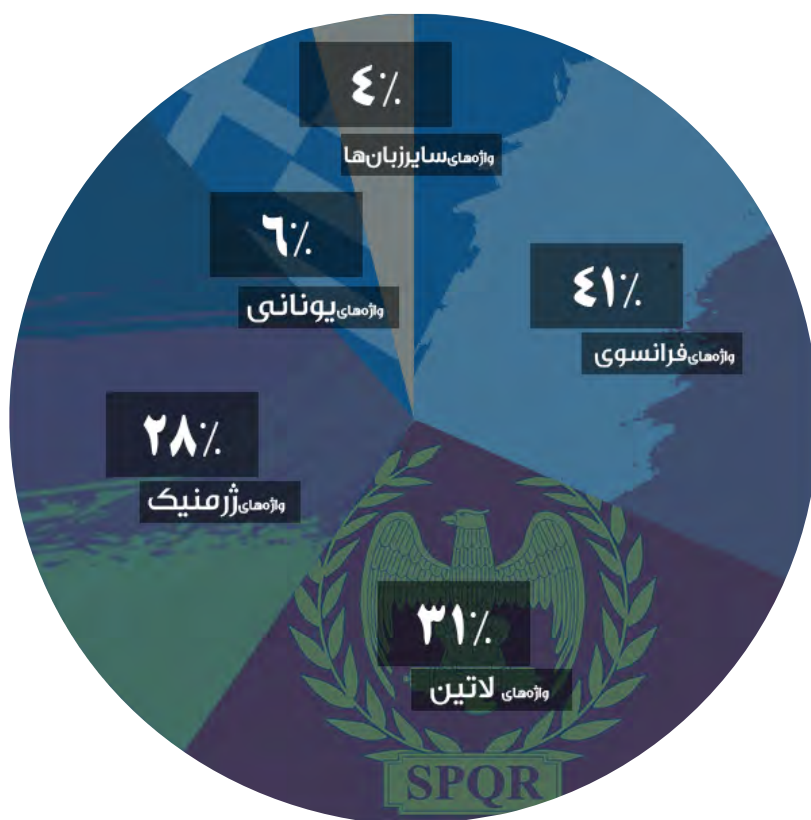
لاتین طی دوران رنسانس وارد انگلیس شدند و تعداد زیادی نیز طی انقلاب علمی سده ۱۷ و ۱۸ ساخته شدند.) این حجم بالای واژگان رومانس باعث شده حتی عده‌ای از عوام گمان کنند انگلیسی، زبانی رومانس است. از طرفی خط آنگلو ساکسون‌ها حالت قبلی خود را از دست داد و کاملاً تعدادی از حروف ویژه حذف شدند چرا که دیگر آنگلو ساکسون‌ها سواد نوشتن نداشتند و نورمن‌ها بودند که

بعد حمله نورمن‌ها تحولی به این شکل رخ نداد. تحولات شکل گرفته سیری کاملاً طبیعی داشتند و البته تعدادی از آن‌ها به سبب نوشته‌های شکسپیر صورت گرفته و در سده‌های اخیر انگلیسی نوین را شکل دادند. زبانی که امروزه کمابیش همه با آن آشنا هستیم و این پذیرش عناصر مثبت زبان‌های مختلف بوده که انگلیسی را به این شکل ساده‌فهم‌تر کرده است و باعث شد تا بر خلاف سایر زبان‌ها در قرن اخیر افراد بیش‌تری را به خود جذب کند.

قضاوت نهایی در باب زبان رسمی کشورمان را به خود شما محول می‌کنم. آنچه ما تجربه کردیم بسیار پیچیده‌تر و پرماجرتر از انگلیسی بوده. ما هم بسیاری از موارد تاریخ انگلیس را تجربه کردیم و حتی در مواردی بسیار شدیدتر برخورد داشتیم. دیدیم که جایگزینی مفاهیم علمی و یا واژگان ثقیل به جای واژگان اصلی زبان، دلیلی جز ضعف زبان مادر دارد. زندگی ما به هر روی تحت تاثیر رویدادهای سیاسی گذشتگانمان است. بسیاری از واژگان ثقیل انگلیسی نیز دقیقاً همین ریشه فرانسوی را دارند که برای بسیاری از افراد خارج از رشته‌هایی چون حقوق نامأنوس است. دقیقاً همانند ایران و زبان فارسی. (البته نباید فراموش کرد که در متون حقوقی گویی علاقه بر این است که تا جای ممکن خوانندگان چیزی از مطلب نفهمند ولی دست کم انتظار می‌رود قانونی که مردم را مورد خطاب قرار می‌دهد برای ایشان قابل فهم باشد نه اینکه آن هم کلمه کلمه‌اش در زبان معیار سال‌هاست به فراموشی سپرده شده است.)

مکاتبات را انجام می‌دادند و اینگونه خط جدید انگلیسی به بار آمد. اما در نهایت دستور زبان نیز نقش مهمی در تفکیک زبان‌ها ایفا می‌کند و از این نظر انگلیسی کماکان مشابه زبان‌های ژرمنیک است.

زبان‌های فرانسوی و لاتین خود از زیرمجموعه زبان‌های رومانس به شمار می‌آیند و از این حیث درصد بالای دایره واژگان انگلیسی بیش‌تر به زبان‌های رومانس و یا لاتین شباهت دارد. (حجم بالایی از واژگان





شکارچیان | Hunters

کارگردان: دیوید ویل (David Weil)
 طنز تلخ، توطئه پردازی | آمریکا | ۵۷-۹۰ دقیقه
 ۱ فصل - ۱۰ قسمت (فصل دوم در حال ساخت)
 آهنگساز: کریستوبال کاپا دی ویر | آهنگمتن: ترور گورکیز
 برونسداد: Amazon Prime Video | سال: ۲۰۲۰

۶۴٪

۷/۲



چکیده داستان: سریال شکارچیان (Hunters) به کارگردانی دیوید ویل، در ژانر درام، محصول سال ۲۰۲۰ است. این سریال توسط شبکه آمازون پخش می‌شود. آل پاچینو بازیگر اصلی سریال شکارچیان می‌باشد. داستان این سریال در مورد گروهی از شکارچیان است که در سال ۱۹۷۷ و در شهر نیویورک زندگی می‌کنند. این شکارچیان پس از مدتی متوجه می‌شوند که صدها نفر از مقامات بلندپایه رسمی حزب نازی در میان آن‌ها زندگی می‌کنند و در حال توطئه‌چینی برای خلق رایش چهارم در خاک ایالات متحده آمریکا هستند.

بررسی سریال: اینکه صرف حضور آل پاچینو ما را به دیدن سریال یا فیلمی جذب کند، امری بدیهی و همیشگی است، اما این سریال که متأسفانه کمتر به آن توجه شده است را یک درام تاریک و با داستانی پرتنش و پرکشش با صحنه‌های شگفت‌آور و شوک‌کننده می‌دانم که علی‌رغم کمتر شناخته‌شدن آن توسط افراد، با اندکی تسامح یک شاهکار در سایه است که برای فصل دوم نیز تمدید شده است. داستان در ابتدا آرام و حساب شده پیش می‌رود؛ پسر جوانی که در سوگ مادر بزرگ عزیزش نشسته و در مراسم یادبود او با فردی که خود را از دوستان مادر بزرگ او می‌داند مواجه می‌شود. شاید در قسمت ابتدایی که مدت زمانی همچون فیلم سینمایی دارد جذب داستان نشود. اما توصیه می‌شود با دیدن یک قسمت این سریال را قضاوت نکنید و ادامه دهید تا با شوکه‌کننده‌ترین پایان مواجه شوید. تیتراژ فوق‌العاده، فلش‌بک‌های جذاب، کادربندی صحیح، بازی درونی و مرموز آل پاچینو، تغییر تدریجی شخصیت اصلی داستان و هیجان و استرس وارده به مخاطب از مشخصه‌های اصلی این سریال است که از دیدن آن پشیمان نخواهید شد.



۱۰/۱

محمدامین عبییدی قلمی - صاحب امتیاز

سریال بطور مکرر تلاش میکند تا مرزهای جدیدی را درنوردد اما در کمال انتظار ناکام می‌ماند. جدای از چند لحظه‌ی کوتاه، پتانسیل حقیقی بازیگران آنگونه که باید جلوه نمی‌کند.

در پایان می‌توانید احساس کنید که ظرفیت داستان ماورای یک سریال کوتاه نبوده و صرفاً استقبال مخاطبین باعث شده تا انگیزه ساخت فصل دیگری ایجاد شود و کوشش سازندگان برای تاریخی جلوه دادن داستان در یک واژه «بامزه» است.

توصیه می‌کنم به چشم یک اثر عامه پسند ببینید، این‌گونه ناامید نخواهید شد.



۱۵ دقیقه

خیانت به واژه‌ها

تپشه به ریش‌های تمدن

شایان فیروزیان

پرديس مومن دانشگاه تهران



را دست‌خوش تغییر قرار دهد که دیگر هیچ‌کسی حتی در مکالمات روزمره نیز اعتنایی به این واژه نکند؛ چه برسد به گفت‌وگوهای جریان‌ساز یا اتخاذ تصمیماتی با تأثیرات گسترده! مثال‌های مشابه بسیارند: وقتی می‌شنویم که کسی می‌گوید «همه زیبا هستند» «باید به عقاید یکدیگر احترام گذاشت» و «همه‌ی انسان‌ها برابرند». تکلیف این واژه‌ها چه خواهد شد؟ آیا جز این است که از آنها سلب اعتبار می‌شود؟ درست است که

را به دروغ‌گویی متهم کند اما آیا کوتاهی عمدی یا سهوی او در شرح تفصیلی تعریف شخصی‌اش از این واژه قابل چشم‌پوشی است؟ و رای تمام این‌ها، تکلیف «آزادی» چه می‌شود؟ آیا اعضای جامعه حق ندارند تا در تعریفشان از این واژه تجدید نظر کنند و از این پس با اندکی شک و تردید به کسانی که از این واژه استفاده می‌کنند بنگرند؟ به نظر من بسیار منطقی و قابل پیش‌بینی است که تکرار چنین روندی آن‌چنان مفهوم واژه‌ی مذکور

تمام کنش‌های اجتماعی در جهان ما فرآورده‌ی گفته‌ها و شنیده‌های یکدیگر است. وقتی به کسی که با شور فراوان شعار آزادی می‌دهد رای می‌دهیم، به‌خاطر قد و قامت رعنايش یا چیره‌دستی‌اش در بدون تپق سخن راندن نیست بلکه به‌خاطر **درک مشترکی** است که همه‌ی ما از واژه‌ی آزادی داریم. حال تکلیف چیست اگر کاشف به عمل بیاید که برداشت او از واژه‌ی آزادی به‌کلی متفاوت بوده‌است؟ آشکار است که کسی نمی‌تواند او

(معادل صحبت کردن در گونه ما) با یکدیگر ارتباط برقرار کنند، پس چرا اکنون گوشت گاوها در انبار سوپرمارکت‌های ما انبار شده است و نه بالعکس؟ چرا ما می‌توانیم سوار فیل‌ها شویم و با تجارت عاج آن‌ها مال‌اندوزی کنیم درحالی‌که فیل‌ها می‌توانند

در لحظه موجودی در حد و اندازه‌ی ما را له کنند؟ پاسخ دادن به چنین پرسش‌هایی محققان و دانشمندان را بر آن داشت که تفاوت میان گونه‌ی ما و بقیه‌ی جانداران را نه در ابزارها و شیوه‌های ارتباطی بلکه در بستری‌های و رای آن جست‌وجو کنند. در یک جامعه‌ی انسانی بدوی با تعداد

مشخصی از اعضا، لازمه‌ی انجام کار گروهی، تشخیص تک‌تک اعضا از یکدیگر بود. با به‌عاریه گرفتن چند روش محاسباتی از علوم می‌مانند آمار و ترکیبیات به‌سادگی می‌توان دریافت که برای همکاری یک گروه چندده‌نفره از اعضای یک گونه تک‌تک اعضا ملزم به حفظ کردن چه مقدار سرسام‌آوری از داده‌ها و به‌خاطر سپردن چه تعداد بی‌شماری از روابط بودند.

اکثراً برخاسته از هیجانات موضعی و از روی ناآگاهی هستند، با همه‌گیر شدن می‌توانند آسیب شدیدی به معنای واژگانی مورد استفاده‌شان وارد کنند و چه‌بسا که ابزار انجام کارهای مفید مطابق با مفهوم اصلی آن واژگان را نیز از دیگران دریغ کنند.



برگردان نوشته:
این یک پیپ نیست.

خیانت نگاره‌ها (تصاویر)

رنه ماگريت

مفاهیم در هیئت واژگان؛ افیون گونه‌ی ما

علاوه بر گونه‌ی ما، یعنی انسان خردمند، بسیاری از گونه‌های دیگر مانند شامپانزه‌ها، مورچه‌ها و وال‌ها نیز شیوه‌های خاص خود را برای برقراری ارتباط با هم‌نوعانشان دارند. حال سؤال بسیار مهمی پیش می‌آید: اگر اکثر جانوران می‌توانند به روشی منحصربه‌فرد خودشان

در هر زمان و هر مکانی معیارهای زیبایی متفاوت بوده‌اند اما هیچ‌گاه و طبق هیچ‌کدام از آن معیارها همه زیبا نبوده‌اند. اصلاً اگر بنا باشد که هر انسان به‌صرف وجود زیبا باشد، دیگر لزوم وجود چنین واژه‌ای چیست؟ حال آن‌که همه در

بر خورداری از آن برابرنند. راستی، حالا باید چه کسی را به عنوان دختر شایسته‌ی سال بعد معرفی کنیم؟! تناقض‌های مشابهی در دو شعار دیگر نیز به چشم می‌خورند: اگر باید به همه‌ی عقاید احترام گذاشت، آن‌گاه تکلیف عقاید پیروان ابوبکر البغدادی

که خون‌شما را حلال می‌دانند چیست؟ در مورد برابری هم شاید بتوان بعضی از افراد را در بعضی زمینه‌ها و طبق بعضی معیارها برابر دانست اما آیا یک نقاش می‌تواند با استناد به این شعار رد شدن درخواستش برای جراحی یک بیمار اورژانسی را نابرابری قلمداد کند؟ گزاره‌هایی مانند این‌ها، هرچند که

دیوارنگاره درباره «زندگی جورج واشنگتن» ویکتور آرنائوتوف



می‌یابد.

کارکرد های اجتماعی؛ سرچشمه‌ی اعتبار واژگان

در جامعه‌شناسی نوین، ساختارهای اجتماعی را متأثر از مکانیسم‌هایی در نظر می‌گیرند که به واسطه‌ی کنش تولید و بازتولید می‌شوند. به تعبیری دیگر، ساختارها در عین اینکه کنش‌ها را مهار و جهت‌دهی می‌کنند خودشان نیز متأثر از الگوهای رفتاری کنشگران هستند.^۳ در ادبیات معیار سرمایه تنها مفهومی اقتصادی است اما در اواسط قرن بیستم پیر بوردیو، جامعه‌شناس پسا ساختارگرای فرانسوی، واژه‌ی «سرمایه» را برای استفاده در جامعه‌شناسی بازتعریف

همان ساختارهای اجتماعی جامعه‌ی ما هستند می‌توان مشخص کرد. در مقام تفهیم، با اندکی جرح و تعدیل، می‌توان آن را توانایی درک مفاهیم انتزاعی و تفکر درباره‌ی پدیده‌هایی تعریف کرد که وجود خارجی و وجه ملموس ندارند. ما توانستیم موجودیت‌های نمادین بیافرینیم و به‌جای مشروط بودن همکاری و اعتمادمان به شناخت یک‌به‌یک از یکدیگر، باور مشترکمان به یک اسطوره‌ی نمادین را شرط لازم و کافی برای همکاری قلمداد کنیم. به یاری همین توانایی ذهنی‌مان در تصور پدیده‌هایی که وجود فیزیکی ندارند بود که لشکر چند ده هزار نفری مسلمانانی که از جای‌جای خاور میانه گرد هم آمده بودند توانستند شانه‌به‌شانه‌ی هم بجنگند و از کشمیر و قندهار تا پرتغال و اسپانیا را فتح کنند. طبق چنین برداشتی از تمدن، واقعیات جهان اجتماعی بر افراد و گروه‌ها استوار نیست بلکه بر ارتباط بین آن‌ها استوار است. این ارتباطات در گونه‌ی ما در قالب ذهنیات مشترک میان‌فردی تجلی

پژوهش‌های زیست‌شناختی بر روی مغز ما نشان می‌دهد که حداکثر تعداد اعضای یک گروه متشکل از انسان‌های خردمند که بتوانند همکاری مفید داشته باشند و در گیرودار تحصیل اهداف دچار فروپاشی نشوند، با اندکی مسامحه، ۱۵۰ نفر است؛ مقداری کمابیش یکسان با بقیه‌ی گونه‌های جانوری!^۲ بسیار واضح است که گروهی ۱۵۰ نفری هیچ‌گاه توانایی چیره شدن بر جهان را نخواهد داشت اما انقلاب شناختی برگ برنده‌ی گونه ما بود. اصطلاح **انقلاب شناختی** (Cognitive Revolution) به جهش اجتماعی‌ای اطلاق می‌شود که مسیر گونه‌ی ما را از اعقاب و اسلافمان جدا کرد و ما را به فاتحان بی‌چون و چرای کره‌ی خاکی تبدیل کرد. چگونگی رخداد انقلاب شناختی و علت وقوع آن در گونه‌ی ما هنوز به‌طور قطع مشخص نشده است اما ماهیت آن را با توجه به ثمراتش که

(۲) جمال محمدی و حمیدرضا جلایی‌پور، نظریه‌های متاخر جامعه‌شناسی (نشر نی، ۱۳۹۴)

Dunbar, Grooming, Gossip (۳ and the Evolution of Language Leslie C. Aiello and R. ۷۹-۶۹ I. M. Dunbar, «Neocortex Size, Group Size, and the Evolution of Language», Current Anthropology ۱۸۹: ۳۴ (۱۹۹۳), ۱۸۹

Pierre Bourdieu (۴

که در پی استعمال آن‌ها در ذهن عموم متبادر می‌شود. بنا بر این گزاره، در موشکافی حیات اجتماعی، پرداخت به ساختارگرایی تکاملی به وجود آمده از **انباشت فرهنگی** و معانی میان‌ذهنی اجتناب‌ناپذیر است، چراکه شناخت بستر اجتماعی کنش‌های فردی از مهم‌ترین بایسته‌های جامعه‌شناسی‌ست.

به هیچ روی در پی بازآموزی دروس مدرسه نیستیم اما برای راستی‌آزمایی این سخن می‌توان واژه‌ی «تماشا» را گواه گرفت: تماشا واژه‌ای‌ست عربی و از ریشه‌ی «م ش ی» که به معنای راه رفتن و گشت و گذار است.^۷ حال تصور کنید که سحرگاهی دل‌انگیز از خواب برخاسته‌اید و به‌منظور نرمش صبح‌گاهی و یا هواخوری در آن هوای گرگ و میش چند دقیقه را صرف قدم زدن در محله کرده‌اید و پس از بازگشت به خانه روی کاناپه لم داده و خیره به صفحه‌ی تلویزیون پیگیر اخبار صبح‌گاهی شده‌اید؛ اگر در همین هنگام همسر یا مادرتان از خواب بیدار شود و متعجب از سحرخیزی شما جویای احوال و افعالتان شود و پرسد از زمانی که بیدار شده‌اید تاکنون چه‌ها کرده‌اید و مشغول چه کاری بوده‌اید، پاسخ شما چیست؟ بدیهی است که اگر بگویید: «هیچ، فقط مشغول تماشا بودم» به هیچ روی دروغ نگفته‌اید اما قطع به یقین درک مخاطبتان از سخن شما این خواهد بود که شما کل این مدت را مشغول نگاه کردن به تلویزیون بوده‌اید.

برای در برگرفتن مفاهیم و معانی و تبدیل شدن به نمادی برای آن‌ها هستند و با وام گرفتن اعتبارشان از اشکال فرهنگی و اجتماعی سرمایه می‌توانند مشکل فوق یعنی دشواری بازتعریف هرباره‌ی مفاهیم گسترده را مرتفع کنند. اما با توجه به ماهیت رابطه‌ی دوسویه کنش و ساختار، تمام اشکال سرمایه‌ای که به دست کنش‌گران تولید می‌شوند می‌توانند انباشته شوند، مورد مبادله قرار گیرند و حتی به ارث برسند (که این مورد، انباشت فرهنگی نیز نامیده می‌شود).^۸ این ویژگی‌ها به پیروی از یک اصل جهان‌شمول در ازای تمام فرصت‌هایی که در اختیار ما قرار می‌دهد، تهدیدهایی را نیز متوجه ما می‌کند؛ اگر داد و ستد سرمایه تسهیل شود، دزدیدن آن هم آسان‌تر می‌شود! مگر نه؟

پاشنه‌ی آشیل تمدن!

گذشته از مفاهیم بنیادی مانند دین و میهن که در قالب واژگان بیان می‌شوند و امکان وحدت انسان‌های بسیاری را تحت لوای خود فراهم می‌آورند، نمی‌توان از نقش سایر عناصر زبان چشم‌پوشی کرد. واژگان و دستور زبان به‌مثابه ملاط برای جامعه انسانی هستند و وجود و استمرار آرایه‌های ادبی و معانی اولیه و ثانویه برای واژگانی واحد مدرکی مستدل بر تاثیر ژرف زبان بر کنش‌های اجتماعی انسانی است. اعتبار واژه‌ها برخاسته از قدمت تاریخی آن‌هاست و شاخصه‌ی آن‌ها مفهوم واحدی است

کرد. از دیدگاه او هرگونه دارایی که دیگران آن را درک کنند، به‌رسمیت بشناسند و برای آن ارزش قائل شوند سرمایه به حساب می‌آید؛ بنابراین در علوم اجتماعی واژه‌ی سرمایه علاوه بر تعبیر اقتصادی می‌تواند شامل معانی اجتماعی، فرهنگی و نمادین نیز باشد.^۹ او با بسط مفهوم سرمایه حوزه‌های کارکرد این واژه را نیز گسترش داد و زمینه را برای تولید محصولات نمادین به‌مثابه سرمایه‌های فرهنگی و اجتماعی آماده کرد. ما برای تسهیل دادوستدهای اقتصادی از اسکناس‌های کاغذی به‌نماینده‌ی از سرمایه‌های مادی، یعنی طلا و نقره محفوظ در صندوق‌های عریض و طویل بانک‌ها، استفاده می‌کنیم اما می‌دانیم که اعتبار آن کاغذها تنها نماینده‌ی اعتبار سرمایه‌ی مادی پشتیبان آن‌هاست. به کمک مدل نظری بوردیو، اکنون می‌توانیم توضیح ساده‌تری برای علت اهمیت واژگان و اعتبار آن‌ها ارائه کنیم: درست مانند سرمایه‌های مادی که استفاده‌ی مستقیم از خود آن‌ها در معاملات روزمره دست و پاگیر و علناً ناممکن است، اشکال اجتماعی و فرهنگی سرمایه نیز با مشکلی کمابیش مشابه دست به گریبانند. بخش بزرگی از ارتباطات درون جامعه به درک مفاهیم انتزاعی و گسترده‌ای وابسته است که بیان مکرر و بازگویی هرباره‌ی آن‌ها از عهده‌ی ما خارج است. واژگان مستعدترین بستر

(۵) رابرت پاتنام / دیگران / به‌کوشش کیان تاج‌بخش و ترجمه‌ی افشین خاکباز و حسن پویان، سرمایه‌ی اجتماعی: اعتماد، دموکراسی و توسعه (نشر پژوهش شیراز، ۱۳۸۴)

(۶) Richard Jenkins, Cindy Jenkins, «Pierre Bourdieu», Psychology Press, ۱۹۹۲

(۷) فرهنگ فارسی عمید، ویرایش ۱۳۸۹

چگونه به واژگان خیانت می‌شود؟

هر انسانی در فضایی چشم به جهان می‌گشاید که در مرکز سلسله مراتبی از جوامع با ابعاد مختلف قرار دارد که به شکل لایه‌ای در پس لایه‌ای دیگر او را احاطه کرده‌اند. مفاهیم زیرساختی جوامع و نشانه‌های قراردادی ارتباطات درون فرهنگی از هزاران سال پیش به وجود آمده‌اند و در گذر قرون متمدنی و به واسطه‌ی انباشت فرهنگی در قالب بازتابی از یک مفهوم مشترک در اذهان عمومی جای گرفته‌اند. به دیگر سخن، مفهوم واژگان حاصل تطابقشان با اقتضای فرهنگ پرتلاطم جوامع و نماینده قراردادهای نانوشته میان اعضای جامعه است؛ یعنی درواقع ما تنها به این دلیل می‌توانیم ساختارهای اجتماعی را درک کنیم که با استفاده از تجربه‌ی کنش‌های نسل‌های پیشین می‌دانیم که چگونه ضمن توجه به الزامات عینی موجود کارهایمان را انجام دهیم. انسان خردمند در تمام عمر محکوم به ارتباط با هم‌نوعان است و این مهم میسر نشود مگر با به‌وام گرفتن واژگان از فرهنگ لغات موجود. احتمالاً این خطابه را بارها در خلال مباحثات مختلف شنیده‌ایم و شاید هم آن را خطاب به دیگری به کار برده‌باشیم که «موضعتان را مشخص کنید.» هرکس، یا دست کم کسی که وارد بحثی اجتماعی می‌شود، قرار است که دارای موضعی باشد، وگرنه اساساً جدلی در نمی‌گیرد! در حین تعامل، اشخاص را تنها می‌توان از برچسب‌های پررنگشان شناخت نه فلسفه‌ی پرپیچ‌وخم و استدلال‌ها و مثال‌های قابل تعبیر و تفسیرشان.

با این شرایط، افراد و گروه‌هایی که توانایی بهتری در تبدیل اشکال فرهنگی سرمایه به حالت نمادین و بهره‌گیری از واژه‌ها به شکل معناها و نمادها را دارند، به موقعیت بهتر و بالاتری در جامعه دست می‌یابند.^۸ اما چه می‌شود اگر فرد یا افرادی با استفاده از واژگانی خاص از آن‌ها برای پیش‌برد موقعیت خود بهره ببرند و یا عزم تحصیل اهدافی نامتناسب با مفهوم رایج ابزارهای زبانی مستعمل را داشته‌باشند؟ در ایران سال‌های پیش از جنگ جهانی دوم، چه بسیار اشخاص نوع‌دوستی که به مرام ناسیونال - سوسیالیسم اعتقاد پیدا کردند اما بعدها با شکست فاشیسم و افشای فجایع نازیسم، در کمال شرمندگی دریافتند که ظاهراً برداشت فاشیست‌ها از «میهن‌پرستی» و «جامعه‌گرایی» فرسنگ‌ها دورتر از تصور آن‌ها و برداشت غالب از این واژگان بوده است. این رویه همانی است که من آن را «**خیانت به واژه‌ها**» می‌نامم. یکی از مهم‌ترین دلایلی که اهمیت تدقیق معنای واژگان در ادبیات سیاسی را به همه ثابت کرد شرایط بدیع کابوسی بود که اروپای شرقی را فراگرفته بود. تفاوت‌های عمیق سیاست‌های بلوک شرق به لحاظ ماهیت قدرت با انواع رایج نظام‌های سیاسی وقت و ناتوانی در شناخت و توصیف اوضاع سیاسی و اجتماعی آن منطقه با ابزارهای زبانی و قواعد جامعه‌شناسی موجود تحلیل‌گران را واداشت تا به دنبال اصطلاحات مناسب‌تری برای توصیف اشکال متفاوت مفاهیم انتزاعی بگردند. آن‌ها دریافتند که گستره‌ی واژگان

ادبیات مرسوم ممکن است برای سر درآوردن از ماهیت عملی یک سازوکار مناسب نباشد و توضیحات توصیفی هم غالباً به استحاله‌ی بنیادی و قلب ماهیت منتهی شوند. گذشته از آن، تشخیص صلاحیت افراد برای تفسیر و تحلیل یک واژه که مفهوماً مسبوق به عدم نباشد امری جنجال‌برانگیز و احتمالاً ناممکن است. از این رو، بر آن شدند که اساس نیاز به واژگان برای تشریح وضعیت را مورد سوال قرار دهند، با این استدلال که دنیای امروز و شرایط جدید بشر به مراتب پیچیده‌تر از آن است که در قالب عبارات و واژگانی با معنای ثابت بتوان آن‌ها را توضیح داد، چه برسد به اینکه بتوان در پی تغییر آن برآمد. اما اگر به دنبال وقت‌گذرانی فلسفی و بازی با کلمات نباشیم و به معنای عام و کاربرد واژگان توجه کنیم، هر روندی که برای تشریح مناسبات اجتماعی و سیاسی در پیش گرفته شود، چه واقعاً مؤثر باشد و چه در مقام نظر محدود بماند، ایدئولوژیک است و مشتمل بر ایدئولوژی. در هر حال، هر ایدئولوژی‌ای نه منظومه‌ای سروده‌ی یک شاعر خوش‌ذوق، بلکه دایره‌المعارفی است که حاصل اندیشه‌ورزی جمعی و مستمر و دربرگیرنده‌ی ماهیت واقعیت‌های موجود و راهکارهای برون‌رفت از معضلات آن است. ادبیات مرسوم که محصول تفسیر ساختار جوامع از واقعیت است همیشه درنهایت تحت‌الشعاع منافع ساختار قرار می‌گیرد؛ بنابراین در دل واژه‌ها گرایش طبیعی برای جدا کردن خودشان از واقعیات و خلق جهانی از ظواهر و تبدیل شدن به یک آیین

۸) ناصر فکوهی، تاریخ نظریه‌های انسان‌شناسی (نشر نی، ۱۳۸۴)



سرانجام در روز ۱۲ نوامبر ۱۹۱۷ دولت موقت کرنسکی را منحل کرده و در نهایت پس از ۵ سال جنگ داخلی، اتحاد جماهیر سوسیالیستی شوروی را بنیانگذاری کنند.^{۱۱} اما تکلیف آن شعارهای انقلابی و عبارات عامه‌پسند چه شد؟ آیا به حقیقت پیوستند؟ بله، اما نه به آن معنایی که مردم حاضر در خیابان‌ها به خیال آن گلوله می‌خوردند، بلکه به معنایی که استنباط مطلوب حزب بود! از جامعه طبقه‌زدایی شد اما با تنزل دادن تمام اقشار به طبقه‌ی محروم و فرودست. از جنگ پرهیز شد اما نه آن جنگی که پابرهنگان خواستار

که بر روی عمل‌گرایی سایه افکنند. هدف ابزارهای زبانی توجیه بایدها و نیایدهای مفاهیم نظری به‌مثابه راهی برای ایجاد معنی برای زندگی و استحکام بخشیدن به قراردادهای اجتماعی پیچیده‌ای است که مبنای چنین کارکردهای جمعی‌ای را تشکیل می‌دهند.

در اکتبر ۱۹۱۷، بلشویک‌ها به رهبری ولادیمیر لینن^{۱۰} توانستند اکثریت مردم را با شعارهایی مانند **برابری همگانی، رفاه طبقه کارگر، اتحاد پرولتاریا، مرگ بر جنگ و طبقه‌زدایی از جامعه گرد هم آورند** و با اعتصابات گسترده و درگیری‌های داخلی

وجود دارد.^۹ به‌طور خلاصه، به واژگان خیانت می‌شود تنها چون مستعد مورد خیانت واقع شدن هستند! سخنان ما کمتر و کمتر واقعیت‌هایی مهم و بیشتر و بیشتر ملغمه‌ای‌ست درهم‌تنیده از واژگانی در خدمت اثبات یک استدلال نظری! آیا اخیراً متوجه وفور ایدئولوژی شده‌اید؟ علتش این است: ایدئولوژی پاسخی است جامع و کوتاه به پرسش‌هایی عمیق و اساسی، پرسش‌هایی مفهومی که محکوم‌اند به ماندن در قلمرو مفهوم و انتزاع! واژگان اساس تمدن هستند اما نه وقتی

۱۱) Service, Robert (۱۹۹۸). A history of twentieth-century Russia. Cambridge, Massachusetts: Harvard University Press

۱۰) Vladimir Ilyich Lenin

۹) The Power of the Powerless, Vaclav Havel, Vintage Books, New York, ۱۹۹۲

بی نام پاویل کجنسکی



گشتن به دنبال صندلی چوبی پدربزرگشان بوده‌اند! هاول یکی از نخستین اندیشمندانی بود که اهمیت کاربرد ادبیات متناسب با اوضاع زمان و مکان در توصیف وقایع و رویدادها را عنوان کرد. او در آثارش به شکل وسواس‌گونه‌ای در استفاده از واژگان دقت به خرج می‌داد، چراکه باور داشت ادبیات سیاسی غرب که شکل متریقی‌تر نظام‌های کلاسیک و پارلمانی سابقاً حاضر در همان مناطق است به هیچ روی توانایی توصیف و

می‌توانند پرواز کنند؟» البته که می‌توانیم به این سوال‌ها پاسخ بدهیم اما پاسخشان هیچ کمکی به توصیف رخدادها نخواهد کرد! اندکی پس از تلاش بی‌ثمر آن‌ها اما تحلیل دقیق ارائه شده توسط اندیشمندانی مانند واتسلاف هاول^{۱۳} باعث شد تا غربی‌ها متوجه شوند تلاششان از منظر بیهودگی مانند این بود که گویی با دستگاه فلزیاب مشغول

۱۳) Václav Havel

اجتناب از آن بودند، بلکه معنای واژه‌ی جنگ **مصادره به مطلوب شد** و هر صدای معترض در هر گستره‌ای **توطئه‌ی امپریالیسم** نام گرفت و به نام جلوگیری از جنگ در نطفه خفه شد. شعار اتحاد پرولتاریا نیز در نهایت در هیئت «عصر وحشت» و سیاست سرکوب «مشت آهنین» تجلی یافت؛ به هر حال، یکی از ویژگی‌های جامعه‌ی متحد فقدان وجود هر شکلی از دگراندیشی است. برای دمیدن تصنعی روح برابری و محبت در جامعه، پیرو یک قانون نانوشته، همه یکدیگر را با پیشوند «رفیق»^{۱۲} صدا می‌کردند. مردم در هنگام صحبت کردن از عبارت «رفیق استالین» برای اشاره به کسی که در ذهن خود او را با نام «استالین مخوف» می‌شناختند استفاده می‌کردند. سردمداران حزب کمونیست از اعتبار این واژگان برای ایجاد وحدت بین خود و توده‌ی مردم و تهییج آن‌ها استفاده کردند و با غلم کردن این واژگان با عنوان دلیل اتحاد، مردم را شوراندند و قدرت را در دست گرفتند اما در مسند قدرت همان واژگان را بازتعریف کرده و با مصادره به مطلوب کردن مفهومشان از همان واژه‌ها در جایگاه ابزاری برای اعمال زور استفاده کردند.

پس از فروپاشی بلوک شرق، روزنامه‌نگاران و محققین علوم سیاسی غربی سعی کردند تا از ابزار زبان سیاسی رایج وقت، یعنی ادبیات لیبرال دموکراسی، برای توصیف رخدادهای مربوطه استفاده کنند. اما به نظر من چنین کاری مثل این است که بپرسید: «آیا سنگ خوردنی است؟» یا «آیا پلنگ‌ها

۱۲) Comrade

اثر چنین رویدادهایی ست که زبان میزبان آن قدر از اعتبار ساقط می‌شود که حتی دیگر نمی‌تواند حامل مفهومی خاص باشد، چه برسد به این که تاییدی بر قراردادی مشترک در جامعه باشد. سیاست‌مداری مانند ترامپ، از هر کلمه‌ای معنای متضادش را منظور می‌کند. این پدیده به قدری توتالیتریستی است که برای بسیاری یادآور سه شعار دیستوپیای به تصویر کشیده شده در رمان ۱۹۸۴ بود! ترامپ مفهوم واژه‌ای مانند «اخبار جعلی»^{۱۸} را مصادره به مطلوب می‌کند و از آن علیه اخبار واقعی استفاده می‌کند. گاهی نیز واژگان را به کار می‌گیرد اما مطلقاً هیچ مفهومی را در قالب آن‌ها منتقل نمی‌کند. وقتی که رییس جمهور ایالات متحده برای مقابله با ویروس کرونا، نوشیدن و تزریق مواد ضد عفونی کننده را پیشنهاد می‌کند^{۱۹} حرف او شنیده خواهد شد و تاثیرهای منفی بسیاری بر جای باقی خواهد گذاشت اما فردا می‌تواند بگوید: «شوخی کردم. منظوری نداشتم» چنین کاری حمله‌ای وحشتناک به واقعیت مشترک میان اعضای جامعه است چون ما را در برزخی گرفتار می‌کند که «هیچ» می‌تواند «هر معنایی» داشته باشد. اگر هیچ هر معنایی داشته باشد، دیگر اساساً نمی‌توانیم حتی با یکدیگر حرف بزنیم و وحدت اجتماعی‌مان را حفظ کنیم چه برسد به اینکه سیاست‌ورزی کنیم!

آن‌ها نمی‌توانند از ترامپ ترامپ گفتن و انتشار تصویر وی دست بردارند حال آن‌که در بیشتر موارد تصویرش هیچ ربطی به محتوای خبر ندارد و به راحتی می‌شود از واژه‌ی کاخ سفید یا قوه‌ی مجریه استفاده کرد. این رسانه‌ها بازیچه‌ی نمایش خیمه‌شب‌بازی شده‌اند که خودشان طراح صحنه‌اش بودند و در دور تسلسل بیهوده‌ای گرفتار شده‌اند که در آن صدای بی‌زاری خودشان و مخاطبان‌شان از ترامپ به چنان بلندی گوش‌خراشی رسید که او تصمیم گرفت بختش را برای ریاست جمهوری امتحان کند!^{۱۶} مشکل بعدی این بود که حتی نمی‌شد وقایع مرتبط با او را به شکل ساده پوشش داد، چون مشروعیتی پیش از حد به دروغ‌هایش می‌داد. مثلاً در اوج بحران همه‌گیری ویروس کرونا، وقتی نیویورک تایمز تیتری درشت با عنوان «ترامپ می‌گوید دیگر مشکلی برای آزمایش دادن نداریم؛ فرماندار مخالف است»^{۱۷} کاربری در توییتر نیویورک تایمز را به چالش کشید و گفت: خب لابد بعد هم می‌خواهند بنویسند: «ترامپ می‌گوید زمین تخت است؛ دانشمندان مخالف‌اند!»

بدون زبان نمی‌توانیم سیاست‌ورزی کنیم. اگر نتوانیم با هم دیگر حرف بزنیم، اگر نتوانیم چیزی بگوییم که دقیق یا اساسی منظورمان را برساند، آن‌گاه نمی‌توانیم به توافق برسیم که چگونه کنار هم زندگی کنیم. در

تحلیل ماهیت قدرت و ساختارهای سیاسی نظام پساتوتالیتتر حاکم بر بلوک شرق را ندارد. او توضیح می‌داد که علت اصلی ناکامی گسترده در نقد و بررسی شرایط آن روزهای بلوک شرق سردرگمی حاصل از مفاهیمی بود که بدون بومی‌سازی از شرایطی کاملاً متفاوت به فضای فکری جامعه‌ی آن‌ها وارد شده بود.^{۱۴} مشکلی مشابه همین اواخر گریبان ایالات متحده را گرفته بود و آن ناکارآمدی سبک کلاسیک خبرنگاری در آمریکا و نحوه‌ی پوشش وقایع در برابر شخصی مانند ترامپ بود! رسانه‌های جریان اصلی^{۱۵}، علیرغم دشمنی آشکارشان با ترامپ، نمی‌توانستند اصول تبلیغاتی در بازار آزاد را نادیده بگیرند.

به هر حال رسانه‌ها قبل از هر چیزی یک صنعت هستند و هدف نهایی‌شان مانند تمام دیگر صنایع سوددهی مالی‌ست. برای هر ناشری، دیجیتالی یا کاغذی، مهمترین هدف تعداد بازدید است و بقیه اهداف جانبی بوده و ذیل هدف اصلی یعنی سوددهی تعریف می‌شوند. صاحبان صنایع رسانه‌ای، این پیامبران کیش سرمایه‌داری، نمی‌توانند خودشان را به گزارشی واقع‌گرایانه در مورد اقدامات صریح کاخ سفید محدود کنند، چراکه در آئین کاپیتالیسم این عین الحاد و ارتداد است. آن‌ها مجبورند بی‌وقفه هر اظهار نظر گذرای را بزرگ کنند و از هر رویداد ساده و بی‌اهمیتی به وسیله‌ی تیترهای قرمز و برجسته یک محصول جذاب بیافرینند.

۱۸) Fake news

۱۹) Coronavirus: Trump's disinfectant and sunlight claims fact-checked, By Reality Check team, BBC News (April ۲۰۲۰)

۱۶) «Vicious Cycles, Theses on

a philosophy of news», Greg Jackson, harpers (January ۲۰۲۰)

۱۷) <https://www.nytimes.com/۲۰۲۰/۰۳/۲۰/us/politics/trump-governors-coronavirus-testing.html>

۱۴) The Power of the Powerless, Vaclav Havel, Vintage Books, New York, ۱۹۹۲

۱۵) Mainstream media



۵ دقیقه

در باره ستمگری

امیرحسین ناظم

صنعت نفت اهواز



فراطبیعی ندارد، بلکه خاستگاه آن عشق انسان به قدرت است؛ همان اندازه که قدرت نزد بشریت از جذابیت برخوردار است و می‌توان گفت که همیشه انسان‌ها خواهان کسب قدرت بیش هستند. قدرت می‌تواند برای مقاصد مختلفی استفاده شود اما در عین حال **مخرب و فاسدکننده** نیز است. راه‌های بر طرف کردن این نیاز تاثیرات زیادی بر زندگی انسان دارد. طبیعت قدرت در جامعه‌ی امروزی ما به گونه‌ای است که باعث پیدایش

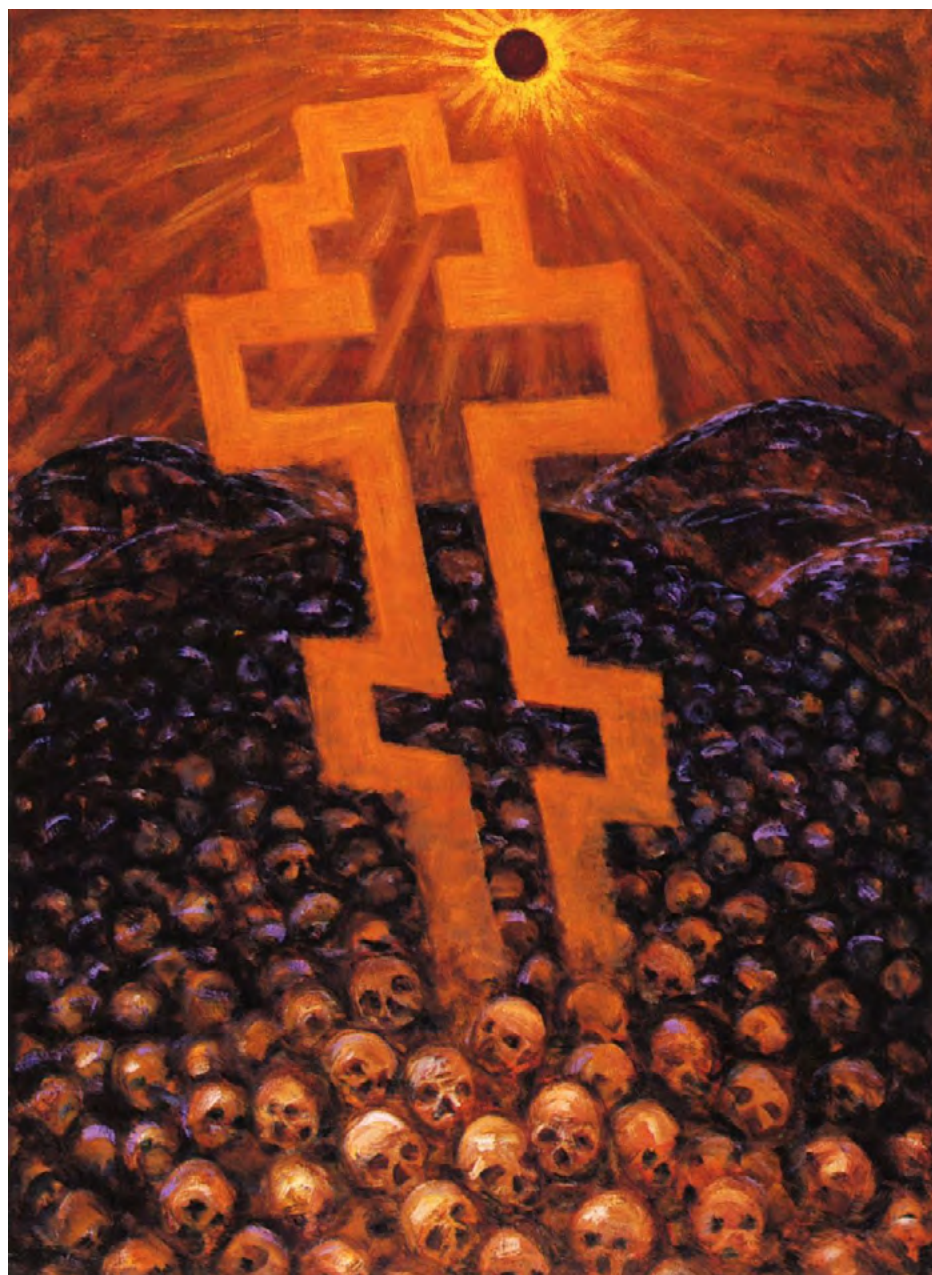
بی‌آب‌و‌علف زندگی نیز انسان، با دیدن سراب، به سمت این توهم می‌شتابد. همچنین حیوانی گرسنه در سرمای زمستان با دیدن تکه گوشتی شادمان می‌شود بی‌خبر از تله‌ای که در پس این خبر خوش است. دشمن دیرین این ناجیان، عقل، به انسان هشدار این تله را می‌دهد. تا زمانی که انسان این خوش‌بینی نجات را به **حقیقت تله** ترجیح می‌دهد در خطر نابودی است. این اهریمن موجود یا مفهومی

با نگاه به جهان، رنجی آشکار را می‌بینیم که نسل‌به‌نسل بر دوش همه‌ی موجودات، و نه فقط انسان، حمل شده‌است اما منشا این **بدبختی ذاتی** چیست؟ طبق اظهارات کسانی که خود را پرچمدار خدایی توانا و قدرتمند می‌دانند این ناشی از یک نیروی اهریمنی و دشمن بشریت است. در این صورت، این تظاهرکنندگان منشا و راه ارتباطی خوبی هستند و فرمان آنان تنها راه خلاصی است چراکه مطابق خواست خداست. درحقیقت، در این صحرای

نیازمند یکدیگرند. گاهی این نیاز به یکدیگر از راه سالم و دموکراتیک حل نمی‌شود و مردم تحت نفوذ فرد یا گروهی از افراد قرار می‌گیرند. این تاثیر و نفوذ به شکل استبداد و استفاده از زور خودش را نشان می‌دهد. راه دیگر برای تحت تاثیر قرار دادن مردم استفاده از حقیقت و رجوع کردن به حس حقیقت‌طلبی انسان است. یا حتی هم‌پیمانی در شرایطی که تاثیر مدنظر گروهی از افراد یکی باشد که البته این روش مثبت و سالمی است.

منشاء این قدرت‌طلبی انسان احساس نیاز برای بقا و زندگی است، به گونه‌ای که قدرت یکی از اساسی‌ترین نیازهای انسان است. طبق گفته‌ی فردریک نیچه، انسان و حیوانات همگی به دنبال شرایطی هستند که بتوانند نقاط قوت خود را به نحوی افزایش دهند و به قدرتی که مدنظر دارند برسند و در نتیجه از همه‌ی موانعی که در مسیر خواست آنها قرار دارند متنفر می‌شوند و سعی می‌کنند که بر این موانع برتری پیدا کنند.^۲ پس دانستیم که دست‌یابی به قدرت تضمین می‌کند که انسان در بین خطرات مختلف دوام بیاورد و باقی بماند و زندگی‌ای برای خود بسازد که خطر، رنج و زجر کمتری در آن وجود داشته‌باشد.

تمایل به داشتن قدرت^۳ در ذات انسان است و نباید منکر بودن آن شد چراکه انکار آن باعث به وجود آمدن مشکلات روانی بیشتری در



می‌توان نیرویی بی‌طرف در نظر گرفت که هم در جهت مقاصد بشردوستانه و هم مخرب کاربرد دارد و آثار باقی‌مانده از این نیرو وابسته به اخلاق فرد یا افرادی هستند که آن را به کار می‌برند.

برای ایجاد اثر موردنظر گاهی قدرت یک فرد کافی نیست و نیاز است که افراد بیشتری با یکدیگر هم‌گام شوند. پس مردم برای رسیدن به اهداف مشترک

استبداد و خودکامگی می‌شود. به گفته‌ی برتراند راسل، فیلسوف و ریاضی‌دان، قدرت عاملی است برای ایجاد یک اثر به‌خصوص^۱ یا به بیانی دیگر قدرت باعث ایجاد تغییراتی در جهان اطراف انسان می‌شود با این قصد که این جهان به دنیایی تبدیل شود که انسان به آن علاقه یا نیاز دارد. البته قدرت را

۱) Production of intended effects

۲) Friedrich Nietzsche – On the Genealogy of Morals

۳) Will to power

یورش باستیل و دستگیری فرماندار برنارد رنه دو لونه ناشناخته



قدرت است. همیشه تمایل به کسب قدرت بیشتر وجود دارد. این عطش سیری‌ناپذیر انسان برای قدرت باعث پیدایش مشکلاتی می‌شود. هرچند همه‌ی ما نیازمند به مقداری قدرت برای رسیدن به اهداف و خواسته‌هایمان هستیم اما وقتی قدرت، بیش از حد نزد یک نفر یا تعداد اندکی جمع‌آوری می‌شود، در مقیاس اجتماعی و سیاسی، باعث ایجاد فساد می‌شود. بنابراین برای این‌که جامعه بتواند رشد و پیشرفت کند، باید رسم و رسوم و قوانینی در

تمایل به قدرت برخلاف بقیه‌ی نیازهای انسان پایان‌ناپذیر است. انسان بعد از خوردن حد معینی غذا، بعد داشتن حد معینی رابطه‌ی جنسی یا پس از ساعات مشخصی از خواب دیگر تمایل برای ارضا کردن این نیازها ندارد و غذای بیش از حد باعث تهوع، رابطه جنسی بیش از حد باعث نفرت و خواب بیش از حد باعث تنبلی و بی‌حالی می‌شود. البته این گفته را برای قدرت نمی‌توان معتبر دانست و مهم نیست که انسان چقدر دارای

انسان می‌شود. سرکوب یک تمایل (قدرت)، آن هم در شرایطی که نمی‌توان برای آن جایگزینی یافت، باعث می‌شود که این تمایل بعدها به شکل یک حسرت در زندگی انسان پدید آید و این باعث می‌شود که این تمایل، که در حالت عادی چیزی طبیعی است، به‌صورت مخرب در زندگی پدید آید.^۴ پس نباید این نیاز را سرکوب کرد بلکه باید از راه‌های سالم و تصمیم‌گیری اشتراکی به رفع آن پرداخت.

۴) Carl Jung

در جواب باید گفت که برای این که یک حکومت استبدادی برقرار باشد، باید به همان اندازه که حاکم قدرتمند است، مردم ضعیف باشند. پس اگر همه‌ی مردم سعی در گسترش علم، توانایی و قابلیت‌های خود کنند یا به بیانی دیگر خودشان را قوی کنند، با گذر زمان از قدرت حاکم مستبد کاسته و به قدرت مردم افزوده می‌شود. در این گونه جوامع حاکمان گروهی اندک هستند و به هیچ وجه دارای منابع و توانایی برای فریب و همگام‌سازی مردمی آگاه در جهت قدرت خودشان نیستند. درحقیقت، بهترین قربانیان برای حاکمان خودکامه مردمی ضعیف و ناآگاه هستند. با آگاهی همه‌ی مردم این ضعف که حاکمان از آن تغذیه می‌کنند جایگاه خود را به اتکا به علم و دانش می‌دهد. راه دیگر بسیار ساده‌تر است. کافی است که مردم دیگر از فرد مستبد پشتیبانی نکنند؛ از طریق **نافرمانی مدنی** از دستوراتی که بر خلاف اخلاق انسانی و جنبه‌های مختلف آزادی است. برده بودن تا زمانی ادامه خواهد داشت که مردم بخواهند خدمت کنند کافی است که مردم زیادی به این قدرت و توانایی دست یابند و درنهایت دست از این اطاعت بی‌قیدوشرط بردارند. لازم نیست که حتماً با زور علیه این حاکمان اقدام کرد همین پیروی نکردن از حاکمان خودکامه از قدرت آن‌ها می‌کاهد. تا زمانی که مردم بهایی به آزادی خود ندهند، توسط افراد خودکامه به بردگی گرفته خواهند شد و در نهایت چیزی جز حسرت برایشان باقی نخواهد ماند.

می‌شود که نمونه‌ی آن را در طول تاریخ بسیار داشته‌ایم. استبداد زمانی نابود می‌شود که همه‌ی مردم دست به دست هم داده و از قدرت شخصی‌ای که در اختیار دارند برای زندگی آزاد و سرپیچی از حاکم مستبد استفاده کنند. این چنین می‌توان در برابر ظلم حاکمان مقاومت کرد و زنجیر ظلم را از پای شهروندان پاره کرد. اما این قدرت شخصی چگونه جمع‌آوری می‌شود؟ از طریق رسیدن به آگاهی تمامی پتانسیل‌ها و توانایی‌های فردی^۵ که از نظر کارل یونگ، روانشناس سوئیسی، قوی‌ترین تمایل در همه‌ی موجودات است که خودش منبعی از قدرتی شکست‌ناپذیر در طبیعت است.^۶

برای رسیدن به این پتانسیل‌ها انسان باید دائماً دانش خود و توانایی‌های خود را افزایش دهد و به این ترتیب سلاح جدیدی برای مقابله با شرایط جامعه استبدادی کسب کرد. طبق باور یونگ، هر کسی نیاز به تغییر و انقلاب درونی و بیرونی در جهت مثبت دارد اما نباید این تمایل و تغییر را به اطرافیانش غالب کند و آن‌ها را فدای تمایل شخصی خودش برای به دست آوردن قدرت کند، بلکه هدف بازگشت هر شخص به ارزش‌های طبیعی و پایه‌ی انسانی در خصوص برابری و آزادی همه‌ی اشخاص است.

شاید سوالی ایجاد شود که چگونه رسیدن مردم به پتانسیل حقیقی‌شان می‌تواند راه‌حلی برای استبداد باشد؟

۵) Self-actualization

۶) Carl Jung – Archetypes and the collective unconscious

فرهنگ و جامعه وجود داشته باشد که از جمع شدن قدرت شخصی یا سیاسی در دستان یک نفر یا گروهی اندک جلوگیری کند و مردم بتوانند به صورت مستقیم و کاملاً آزادانه حاکمان و رهبران خود را انتخاب کنند. همچنین می‌بایست سعی شود که این قدرت به نفع منافع جامعه و انسانیت و در جهت صلح‌جویی استفاده شود نه این که برای نفع گروه خاصی؛ از افراد دین خاصی گرفته تا ملیت و فرهنگ. همچنین مسلم است که نباید از این قدرت برای گسترش جنگ، خشونت و تخریب به هیچ نحوی استفاده شود. در جامعه‌ای که دولت و یا راس حکومت در آن بیش از حد قدرتمند باشد، شهروندان آن جامعه برعکس دولت، بسیار ضعیف هستند. در این جامعه افراد حاکم معتقدند که تنها آن‌ها هستند که توانایی حکومت را دارند و باید در همه‌ی جریانات کنترل داشته باشند و در عوض شهروندان آن جامعه آزادی فردی بسیار کمی دارند و نمی‌توانند حتی در کوچکترین مسائل سرنوشت خود را آزادانه انتخاب کنند و ناچارند زندگی با ارزش خود را تحت ظلم یک ارباب ظالم، همانند یک برده، به سر کنند. راه چاره برای چنین جامعه استبدادی چیست؟ برای این که جامعه از شر یک حاکم مستبد رهایی یابد، باید قدرت از حاکمان به همه‌ی مردم انتقال یابد. ولی این قدرت با قدرتی که حاکمان در دست دارند تفاوت دارد. اگر گروهی از مردم به دنبال برتری و ارجعیت دادن خواستشان به گروهی دیگر باشند، فقط حاکمی مستبد با حاکم مستبد دیگری جایگزین



روز ارتش ایران فرخنده باد.